از شعر...تا دال و ذال معروف و مجهول

امیری فیروزکوهی

جدو هزل

جدو هزلی در سخن آمیختند تا طبایع را بجد انگیختند

در روزگار ما که روز بازار اضداد و تناقضات است.و مصداق هریک از آنها نیز سرگرم پیکار و آزار یکدیگرند،هیچیک از شؤون و شقوق حیات ما نیست که از این تقابل و تضاد و تباغض، و عناد،به تدبیر هیچ مصلح متفکری در امان و بر کران مانده باشد.چند تایی از آن بی‏شمارها که بمظهریت از اکثر آنها نمودی بیشتر و وجودی کاملتر دارد،شعر و موسیقی و نثر و نقاشی ما است که صحیح و سقیم و درست و نادرست آنها هریک از در جهتی متخالف،بل‏که قطبی متباین‏ با یکدیگر در کار نزاع و جدال و حرکت و جنبش‏اند منتهی یکی سریع و تند و دیگری سنگین‏ و کند...واین تشخص و تمایز در آن مظاهر چهارگانه از این جهت است که همهء آنها در شمار هنر،و اتصاف بآنها همه کس را دستمایهء دکان افاده و افتخار است،و همهء خلق اللّه دوست میدارند که فردی هنرمند و نزد عامه مردم دارای مقامی ارجمند و لوازم آن از مال و شهرت و احترام‏ دلپسند بوده باشند.

در این تقابل و تنازع،شعر کهن و مفهوم ما(شعر سنتی)لقب گرفته و کلمات ساختگی و نامفهوم امروز(شعر نو)عنوان پذیرفته است.و من میخواهم بگویم که،این تسمیه یعنی‏ (شعر سنتی)هم از جهت لفظ نادرست است و هم از لحاظ معنی،چون نه مقابلهء با(شعر نو)را میرساند و نه با قاعدهء نسبت این کلمه یعنی(سنت)که عربی است سازگار است.و همچنین است، (شعر نو)به تنهایی.زیرا شعرای هریک از اعصار میتوانند مدعی شوند که زبان شعرشان ناچار مطابق با زبان عصر خودشان بوده است و لامحاله نسبت به عهد گذشته و اجدادشان،نو و معادل با زبان‏ زمان...و از طرف دیگر،چون خودبخود و یا به حکم(شاخ و شانه کشیدن جوانان جویای شهرت‏ هنری در همهء هنرها و هل من مبارزشان)این مقابله و منازعه صورت واقعی پیدا کرده و روزی‏ نیست که حربهء تیزی از زبان و بنان نوجویان متوجه پیکر نحیف(شعر سنتی)و شعرای سنتی و یا بقول‏ دیگر ایشان(فسیل‏های ادبی)نشود،و بهرصورت این دو دستگی و مقابله،امری است وجودی‏ متحقق در خارج،لازم است که تسمیه‏ها و انتساب‏ها نیز طوری گویا باشد که الفاظ آنها هم این مخالفت و معاندت را توجیه کند با حقیقت مسمی و مناسبات آن موافق و برای‏ آیندگان یادآور اینهمه سوابق بوده باشد.

بنابراین پیشنهاد میکنم که شعر کهن و دیروزی را(شعر سنی قدیمی)و شعر نو و امروزی‏ را(شعر شیعی یزیدی)نام‏گزاری کنیم.تا هم قاعدهء نسبت عربی و صحت تلفظ کلمه مراعات گردیده‏ باشد،و هم اکنون که کار بمنازعه و مجادلهء طرفین کشیده است.در قبال سنی و شیعی مذهبی،سنی و شیعی‏ شعری نیز داشته و عالمیان را هم در جریان این دو رنگی و نفاق تازه گذاشته باشیم.و اما اضافهء نسبت‏ (یزیدی)باین شعر،بدان سبب است که چون محتمل است این تسمیه بخاطر(شعرای سنی شعری)و شیعی‏ مذهبی گران بیاید و بزعم این نام‏گزاری روی از سنت قدیمی شعری برتابند(هرچند که‏ علمای شیعهء اثنا عشری معتقدند که ما به تعریف سنی شایسته‏تر از مخالفان خود می‏باشیم.و حضرات در این تسمیه نیز برماستم روا داشته‏اند،چرا که ماییم که سنت رسول اکرم صلی اله‏ علیه و آله و سلم را از طریق اهل بیت او فراگرفته‏ایم نه از طریق اصحاب،فلذا سنی حقیقی‏ ماییم نه آنان)

بنابراین کلمهء(یزیدی)را به(شعر شیعی)اضافه و ذکر میکنیم تا هم آن توهم معروض‏ بذهن شعرای شعر(سنی قدیمی)نرسد،و هم شعر نو سابقه و شناسنامه‏ای کهن‏تر و اصیل‏تر از عصر(رسالت حضرت.ن...)پیدا کرده باشد،چه آنکه منسوب الیه این کلمه کسی است که از هر جهت شایسته این نسبت و انتساب و از هر حیث سرمشقی کاملتر و شایسته‏تر به هر احتمال و حساب‏ و موافق مذاق این طبقه از شیخ و شاب از رسول عالی جناب است،و آن یزید بن معاویه شاعر بسیار با ذوق‏ و کاملا(سکسی)و فاسق چند قرن پیش است که از حیث بی‏بندوباری و هوسبازی و(سکس‏سازی)میتواند پیشوای قرون و اعصار قرار گیرد و طبقهء نو بلوغ شعر را به آنچه که حتی به(استمتای فکری)از شعر نو توقع دارند رهنمون گردد و بالاتر از اینها از حیث سنت‏شکنی هم که یکی از مفاخر حضرات‏ است،سندی قدیم‏تر و دارای(رسالتی)تاریخی‏تر از دیگران باشد،زیرا همین بزرگوار صاحب‏ (رسالت تاریخی)بود که توانست در ظرف چند سال تمام سنت‏های رسول اکرم(ص)را بی‏ هیچ ترس و واهمه‏ای بشکند و(تعهد و رسالت)خود را بنحو احسن بانجام رساند،فقط در میدان‏ مفاهیم و الفاظ است که پای این حضرت هم در قیامت و زعامت می‏لنگد.چون هنوز آنروزها عقل‏ شعرا بل‏که عقل بشری باین حد از کمال نرسیده بود که شاعر ممکن است اینقدر خودسری و رعونت پیدا کند که هر لفظ را بهر معنایی که دلش خواست بدون کوچک‏ترین قرینه‏ای بیاورد و اصلا دیگران را بحساب نیاورد که از گفته‏های او چیزی فهمیده یا نفهمیده باشند.و در جواب‏ بهت و حیرت شنوندگان باد به بروت افکند و بگوید«امپرسیون من این است شما دانید و امپرسیون خودتان»اگر تا حال مثلی در مورد شعرهای پیچیده بطنز و سخریه وجود داشت‏ که میگفتند«المعنی فی بطن الشاعر»در مورد اینان باید بگوییم«العنی و المفهوم و المراد و الالفاظ کلها فی بطن الشاعر».

سنت‏شکنی

اینجا بیادم آمد که اصلا بحث در مورد سنت و تقسیم آن بدین کیفیت کار درست و معقولی‏ نیست،زیرا حضرات قولا و فعلا مدعیند که همان(رسول متعهد)تاریخیشان و به تبع او (امت نامرحومه‏اش)جمیع سنن شعری ر ا از بیخ و بن برافکنده و تمام خلق اللّه را(که‏ همه‏شان میخواهند شاعر باشند)از قید زبان و بند آن آزاد و رها گردانیده‏اند اما من میخواهم‏ اکنون که صحبت از سنت بمیان آمد(با همهء شکستگی آن)سخنی در این باب بگویم و بعرض برسانم که هرچند حضرات،سند افتخار این سنت‏شکنی را برخ ما میکشند و میگویند، هرگاه رسول(غیر مرسل)و پیغمبر معلول و مختلشان هیچ نوآوری و ابتکاری در زمینهء شعر، جز شکستن سنت‏های ادبی قدیم و خراب کردن بنیان کهن و قویم آن نمیداشت،همین هنر سنت‏ شکنی بس است که در بزرگی و جلالت قدر وسعه و گشادگی صدرو(شجاعت ادبی!)آن‏ بزرگوار آیتی عظمی و کرامتی علیا بحساب آید.لکن،هرگاه اولا(سنت)بقول اهل‏ اصطلاح،نه بقول حضرات.(سنت حسنه)بخصوص موروث از آباء و اجداد و محصول سالها انس و عادت و مورد پسند همهء عقلا باشد،چرا باید آنرا شکست؟و بجای آن یا هیچ بدل و عوضی نگذاشت و یا اگر هم گذاشت چیزی باشد که باز بقول صحیح(بدعت سیئه)یا تازه‏ای‏ زشت و ناپسند باشد،و ثانیا چه حسنی دارد که آدم عاقل یک شیئی مادی محسوس یا معنوی معقول را که‏ قبول عامه یافت و ضرر و زیانی هم بکسی وارد نمیکند،بشکند و آنگاه بدین کار بی‏معنی و ناپسند مفاخره نیز بکند؟

اگر سنت‏شکنی حسن است،دیگر چرا باید خاصه وخرجی کرد و همه سنن قدما: را از بیخ و بن نشکست؟و یا چه‏گونه آنکسی را که فی المثل برای درهم شکستن سنت زیبایی‏ پسندی و هنرآوری بشری(مجسمه و نوس)را بشکند و در این(هنر)متمسک بدین عذر شود که خواستم یکی از مظاهر سنن قدما را بشکنم و بجای آن تخته سنگی سیاه بگذارم که هم آن‏ سنگ نواست و هم این عمل کاری ابتکاری و تازه،باید دیوانه بخوانیم و عملش را زشت و ناپسند شماریم؟!و همچنین چرا همه خراب‏کنندگان سنت‏های گونه‏گون ملت‏ها،امثال اسکندر و چنگیز و تیمور را بجای تحسین و آفرین،لعنت و نفرین کنیم و نگوییم که این سنت‏شکنان‏ بزرگ بودند که ما را از قید تعهد سنن اجدادی خود رهایی بخشیدند و بجای آن تازه‏های‏ زشت و ناپسند گذاشتند؟از باب مثال میگویم که اگر یکتن یا جماعتی بجای ورود بخانهء خویش یا خانهء دیگری از در خانه که از سنن عرفی و اجتماع است،از دیوار خانه بالا روند و بگویند،این ماییم که سنت جاری بین خلق اللّه را شکستیم و بجای در از دیوار استفاده کرده و عملی تازه و نو انجام داده‏ایم،جای آن ندارد که پاسبان ایشانرا بکلانتری و از آنجا به‏ تیمارستان روانه کند؟